

برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید



پیغام عشق

قسمت هزار و دویست و سی ام





آقای حسام از مازندران



غزل ۵۶۷ دیوان شمس مولانا

نباشد عیب پرسیدن، تو را خانه کجا باشد
نشانی ده اگر یابیم و آن اقبال ما باشد
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۵۶۷

اتفاقات مانند تابلوهای راهنما خانه خدا را نشان می دهند، وضعیت ها هم با ناپایداری شان مانند فلشی خانه دوست را نشان می دهند. در واقع نمی گویند خانه او کجاست بلکه می گویند که این جا نیست، چون او در جا و مکان و زمان خاصی نیست. زندگی خانه ای جز دل و مرکز خودم ندارد، نیازی به جستجو نیست، چیزها با رفتنشان می گویند برو که خانه خدا در من نیست.

دفتر اول مثنوی مولانا، بیت ۲۴۷۵:

آنچه تو گنجش توهم می کنی
زان توهم گنج را گم می کنی
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۷۵

در واقع اتفاقات هر لحظه تمرینِ «لا اله الا الله» است.

دفتر پنجم مثنوی مولانا، بیت ۱۲۴۱:

تا نخوانی لا و الا الله را
در نیابی منهج این راه را
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۴۱-
-منهج: راه آشکار و روشن

این روند همانیده شدن با چیزها و در ادامه درد کشیدن از تغییر کردن آنها برای مدتی اشکالی ندارد، اما فقط برای مدتی کوتاه. نه این که شیوه دائمی ما شود که با ساختن افسانه‌ها و موانع بسیار ما را به‌طور کل از مقصود اصلی زندگی بازدارد. این اقبال خوش انسان است که می‌تواند از تجربه بی‌وفایی چیزهای گذرا و لا کردن آنها خانه خدا را بیابد.

غزل ۵۶۷ دیوان شمس مولانا:

تو خورشید جهان باشی، ز چشم ما نهان باشی
تو خود این را روا داری؟ و آنکه این روا باشد؟
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۵۶۷

زندگی خودش دلیل اثبات خودش است، چراکه بعد از فانی شدن هر چیز ثابت می‌کند که آن چیز نبوده و همیشه وجود داشته و دارد. خورشیدی که به این وضوح می‌تابد، نشانش بی‌نشانی است.

دفتر اول مثنوی مولانا، بیت ۱۱۶:

آفتاب آمد دلیل آفتاب
گر دلالت باید از وی رو متاب
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۱۶

اما مقصود ما از نوشتن و حرف زدن راجع به این ابیات و پرسیدن این سوالات چیست؟
 آیا فقط فهمیدن ذهنی و معنی کردن ابیات کافی است؟
 حتی اگر من ذهنی در ما بسیار ضعیف شده باشد، آیا نگه داشتن او و صحبت کردن بی پایان راجع به لزوم
 خداحافظی با او، به بافته شدن مجدد من ذهنی منجر نخواهد شد؟
 پس کی باید عمل کرد و کی باید کار را یکسره کرد؟
 از لحظه‌ای که به این حقیقت رسیدیم که خدایی غیر از خدای یگانه وجود ندارد، آیا ادامه جستجو کارافزایی
 نیست؟

دفتر سوم مثنوی مولانا، بیت ۲۷۲۴:

در میان روز گفتن: روز کو؟
 خویش رسوا کردن است ای روزجو
 _مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۲۴

دفتر سوم مثنوی مولانا، بیت ۲۷۲۱:

روز روشن، هر که او جوید چراغ
عین جستن، کوریش دارد بلاغ
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۲۱

از یک جایی به بعد وقتی من چندین چیز گذرا را آزمودم و درد همانیده شدن با آنها را کشیدم و راه درست را هم مولانا به من نشان داد، آیا جایز است که باقی عمر را هم به تجربه کردن راه‌های اشتباه به پایان ببرم؟!

اگر از خدا بخواهم به عنوان یک چیز جدا از من، به این من توهمی ثابت کند که مرا دوست دارد، آیا این کار آزمایش کردن خدا نیست؟
من این لحظه زنده‌ام، حالا چون جان را نمی‌بینم آیا واقعاً این رواست که بروم و از دیگران بپرسم آقا یا خانم لطفاً به من بگویید آیا من زنده‌ام؟ آیا شما مرا با این چیزهای مادی که به دست آورده‌ام تایید می‌کنید؟

غزل ۵۶۷ دیوان شمس مولانا:

نگفتی من وفا دارم؟ وفا را من خریدارم؟
 بین در رنگ رخسارم، بیندیش این وفا باشد؟
 -مولوی، دیوان شمس، غزل ۵۶۷

خداوند خریدارِ وفاست و ما هم به عنوانِ امتدادِ او خریدارِ وفا هستیم.

اما آیا واقعاً در اعمال و گفتارِ خودِ من رنگِ وفا وجود دارد؟
 چرا این قدر انسان وفاداری در حقِ خودش را می‌پسندد و از بی‌وفایی آزرده خاطر می‌شود؟
 هر اندازه که ما در حقِ خدا بی‌وفایی می‌کنیم با بی‌وفایی چیزها در بیرون مواجه می‌شویم تا متوجه اشتباه خود شویم.
 اگر هر لحظه حضورِ خود را زنده نگه داریم و اتصالمان را با زندگی حفظ کنیم، با تغییرِ چیزها در بیرون نگران و مضطرب نمی‌شویم.
 من باید از خودم پرسیم این وفایی که در چیزهای گذرا جستجو می‌کنم که ذاتشان بی‌وفاییست، آیا ذره‌ای در خودم نسبت به خدا به عنوانِ امتدادِ او وجود دارد؟

آیا این سرگشتگی و گمراهی و پریشانی من که به هر راهی رفتم و آرامش را از چیزها جستجو کردم، بی‌وفایی به خدا نیست؟ و نشانهٔ این نیست که زندگی دارد راه خانهٔ خودش را به من نشان می‌دهد؟

دفتر سوم مثنوی مولانا، ابیات ۳۳۸ الی ۳۴۷:

چون فدای بی‌وفایان می‌شوی
از گمانِ بد بدان سو می‌روی

من ز سهو و بی‌وفایی‌ها ببری
سوی من آیی گمانِ بد ببری؟

این گمانِ بد بر آنجا بر که تو
می‌شوی در پیش همچون خود دو تو
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۳۸ تا ۳۴۰

بس گرفتی یار و همراهان زفت
گر ترا پرسم که کو؟ گویی که رفت

یار نیکت رفت بر چرخ برین
یار فسقت رفت در قعر زمین

تو بماندی در میانه آنچنان
بی مدد چون آتشی از کاروان

دامن او گیر، ای یار دلیر
کو منزّه باشد از بالا و زیر
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۴۱ تا ۳۴۴

نی چو عیسی سوی گردون بر شود
نی چو قارون در زمین اندر رود

با تو باشد در مکان و بی مکان
چون بمانی از سرا و از دکان

او بر آرد از کدورت‌ها صفا
مر جفاهای ترا گیرد وفا
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۴۵ تا ۳۴۷

خدا با چه زبانی باید به ما بگوید که من در جا و مکان و وضعیت خاصی نیستم؟

زندگی به روش‌های گوناگون فریاد می‌زند که من این لحظه هستم، تو به اشتباه در خرابه‌ها و تاریکی‌ها به دنبال شادی و امنیت می‌گردی.

یک وقت‌هایی هم به غلط زندگی را در تمام شدن یک وضعیت خاص و پایان یک پروسه می‌دانی.

خداوند همین‌جاست درون دل من، هیچ جایی نرفته است، هیچ وقت هم نخواهد آمد چون از اول بوده است.

زندگی اشتیاق عجیبی برای نشان دادن راه به ما دارد و هر لحظه در کار است تا نشانی خانه‌اش را پیدا کنیم که جایی نیست جز مرکز خودمان.

ما همه راه‌های اشتباه را رفتیم و از نامرادی‌های مکرر هنوز متوجه خانه خدا در مرکزمان نشدیم، زندگی این بار به وسیله مولانا تقریباً کامل‌ترین راه را به ما نشان می‌دهد و از این به بعد دیگر تجربه راه‌های دیگر و تلف کردن وقت جایز نیست. مولانا قبله را به ما نشان می‌دهد.

دفتر ششم مثنوی مولانا، بیت ۲۶۲۶

قبله را چون گرد دست حق عیان
پس تحری بعد از این مردود دان
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۲۶
-تحری: جست و جو

برنامه گنج حضور و ابیات مولانا مانند اپلیکیشن های مسیریاب بدون فوت وقت و دقیق و بی نقص ما را به مقصد می رساند منتهی اگر این وسط اتصال ما قطع نشود و دوباره به عقل خودمان اعتماد نکنیم. گاهی وقت ها وارد کوچه هایی می شویم که بسیار باریک است و به نظر بن بست می رسد، اما با صبر و اعتماد ناگهان خواهیم دید که از یک خیابان بزرگ سر در می آوریم که خیلی ما را در رسیدن به مقصد جلو انداخته است.

مقصد مشخص است و من هم می خواهم فقط یک بار این راه را بروم و قصد هم ندارم به جای اولم برگردم. پس باید عقل من ذهنی را رها کنم و مسیر قبله روشنی که مولانا به من نشان می دهد تا لحظه رسیدن دنبال کنم.

-ارادتمند شما، حسام از مازندران



خانم زهرا سلامتی از زاهدان



با درود و سپاس بر تمامی کائنات عالم هستی و آقای شهبازی نازنین .

برنامه ۹۵۸ ، غزل ۱۲۰۹ و ابیات انتخابی .

✨ به نام خداوند عشق ✨

ای دل بی بهره از بهرام ترس
وز شهان در ساعت اکرام ترس
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۲۰۹

تمامی ابیات این غزل کوتاه و زیبا به ترس ختم می شود . که در واقع مولانای جان می خواهد احتیاط و مواظب بودن بیش از اندازه را به ما یادآور شود و مخاطب همه انسان هاست . که ای دل بی حاصل یا ای دل بی بهره که از طریق همانیدگی ها می بینی و می اندیشی و هیچ گونه نور و خرد الهی در آن وجود ندارد و مرتعش به عشق نمی شود و همواره نحسی و مریخیت را می بیند ، بترس و مودب باش و گستاخی و ستیزه را از حد به در مبر . اگر شاه زندگی تو را گرامی داشته است و اکرام نموده و اشرف مخلوقات و فراوانی و کوثر خود را در اختیارت قرار داده بترس و مواظب باش و حزم و دوراندیشی کن . که با عقل من ذهنی ات پیش نروی و با آن عمل نکنی .

غره و مغرور مشو که باعث افتخار تمامی کائناتی. تو تنها باشنده‌ای هستی که از فرمان الهی سرپیچی کرده و گستاخی. این گرامی داشت پروردگارت دام شیرین اوست که بر تو قرار داده است. از رسالت و مسئولیت خود آگاه باش و پی به جایگاه رفیع خودت ببر و مراقب باش. و بترس از حوادثی که در مسیر راه و همانیدگی‌های جاذب آن وجود دارد که گرفتار دام‌های پندار کمال و علت و معلول‌های ذهنی نشوی و آن‌ها را قلاووز و رهبر و راهنماییت قرار ندهی.

و بترس از خرافه پرستی ایام خاص که ذهن فریبکار فریبت می‌دهد که ایام خاص متبرک بوده و مشکل‌گشای سختی‌ها و گرفتاری‌هایت. در صورتی که هر یک از آن‌ها دام‌های فریبنده است که تو را در ذهن زندانی می‌سازد. تو از «لولیان لالا» هستی که باید به بالا به جایگاه رفیعات بازگردانده شوی. و از سنگولیان که با شادی‌های بی‌سبب بایستی شاد گردی. چرا در قالب مریخیت فرورفته‌ای و همواره نحسی و بدشگونی را در پیش گرفته‌ای؟

گر همان عیبت نبود ایمن مباش
 بوک آن عیب از تو گردد زود فاش
 -مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۳۸

ای دل بی بهره و بی حاصل گمان مبر که هر عیبی که در دیگران می بینی در تو نیست بلکه بنا به گفته رسول اکرم به خودت شک کن و سوءظن داشته باش و ایمن و فارغ مباش که نه من این ایرادات را ندارم، فقط دیگران دارند. به هوش باش و آگاه که روز و روزگاری از تو فاش می گردد.

این لحظه بهشت است آن را به جهنم تبدیل مکن. بهشت تو فضای گشوده شده درونت می باشد و در لحظه جاری باش.

ای دل به ادب بنشین، برخیز ز بدخویی
 زیرا به ادب یابی آن چیز که می‌گویی
 -مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۶۲۰

ای دل بی‌بهره و بی‌حاصل فضا را باز کن و در برابر شاه زندگی با ادب بنشین و گستاخی مکن که من می‌دانم و من می‌توانم. مقاومت و قضاوت در برابر اتفاقات را بینداز و با عقل جزوی خودت دانایی را در پیش مگیر و از چیزهای بیرونی زندگی مخواه. بدخواه دیگران مباش دست از انتقادات من‌ذهنی‌ات بردار و عیب‌بینی و عیب‌جویی دیگران را مکن.

ادب و مودب بودن یعنی این که دست از سبب‌سازی‌های ذهنی در این لحظه برداری و دید «سبب سوراخ کن» را داشته باشی و سبب‌سازی و دانایی آن سلطان زندگی را ببینی که آن‌چه ناممکن و غیر محال از نظر من‌ذهنی‌ات می‌آید در کف و دید عدم‌بین امکان‌پذیر می‌گردد.

ای تواضع برده پیش ابلهان
وی تکبر برده تو پیش شهان

آن تکبر بر خسان خوب است و چُست
هین مرو معکوس، عکسش بند توست
مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۲۵ و ۲۲۲۶

ای دل بی بهره و بی حاصل که تواضع و فروتنی را در برابر من‌های ذهنی رعایت می‌کنی و براساس پول و ثروت و مادیات مقابلشان تنظیم کرده و احترام و دولا و راست می‌شوی و خود را خوار و خاکی می‌پنداری و مقام آن‌ها را گرامی، ولی در برابر خداوند و شاهان معنوی از جمله مولانای جان تکبر و پندار کمال داشته و خود را همه‌چیزدان می‌دانی! بدان و آگاه باش که آن تکبر بر من‌های ذهنی خوب است و شایسته.

تکبرت را به‌عنوان نیروی زندگی به آن‌ها نشان بده و بگو که من در برابر شما من‌های ذهنی بزرگترم. و برعکس در مقابل خداوند و افراد معنوی تعظیمت را رعایت کن و خود را خوار و خاکی و توحیدش را بیاموز و هم‌هویت شدگی‌هایت را در برابر مقامشان بسوزان.

لطف شاهان گرچه گستاخت کند
 تو ز گستاخی ناهنگام ترس
 - مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۲۰۹

ای دل بی بهره و بی حاصل که همواره لطف خداوند و عنایت و توجه او شامل حالت می شود و تو را عفو می کند و می بخشد، آیا مراقب گستاخی های لحظه به لحظه ات می باشی؟ که در برابر لطف خداوند این قدر گستاخی که با من ذهنی ات حرف می زنی و به صورت خشم و عصبانیت بالا می آیی و همواره شکایت می کنی! تمامی دردهایی که در زندگی ات می کشی از گستاخی های نابهنگام خودت می باشد.

چرا ناسپاسی و بی شکر و صبر و قدردان نیستی؟ شکر باره بودن عدم گستاخی نابهنگام است و شکر واقعی با فضاگشایی صورت می گیرد.

جز که عفو تو که دارد سند؟
هر که با امر تو بی باکی کند

غفلت و گستاخی این مجرمان
از وفور عفو توست ای عفو لان

دایماً غفلت ز گستاخی دمد
که برد تعظیم از دیده رمد
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۰۹۴ و ۴۰۹۶
-رمد: درد چشم

ای دل بی بهره و بی حاصل این را خوب بدان و آگاه باش هر کسی که از فرمان الهی سرپیچی کند، تنها جایگاه و مکان و تکیه گاه امن او عفو پروردگار است. انسان غیر از عفو و بخشش خداوند تکیه گاهی ندارد.

ای عفوَلان یعنی ای معدن عفو و بخشش این گستاخی و غفلت بندگانت که همواره فراموش می کنند و با هوشیاری جسمی خود می نگرند و دچار دوبینی و دید احوال من ذهنی می شوند را ببخش.

چراکه این غفلت آن ها از گستاخی ها و بی ادبی هایشان می باشد که تعظیم و توکل و تسلیم تمام خود را از دست می دهند و با چشم همایندگی ها می بینند و دچار دردهای من ذهنی.

چون بخندد شیر، تو ایمن مباش
آن زمان از زخم خون آشام ترس
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۲۰۹

از خوشی های کاذب و پیشرفت های ذهنی که در زمینه دانش و در زمینه معنویات یا مادیات که در زندگی ات پیش می آید که به آن ها دل می بندی و خوشحال می شوی و شکوفا، ایمن و فارغ باش. و مواظب باش این ها مانند همان خنده های شیر درنده است که دندان هایش را به تو نشان می دهد و می خواهد هر همانیدگی ات را بدراند. که در «داستان رفتن گرگ و روباه در خدمت شیر به شکار» در جلد اول مثنوی مولانای جان این خنده را به وضوح توضیح می دهد. که در برابر کف شیر نر خون خواره و درنده زندگی جز تسلیم و رضا کو چاره ای؟ که چاره و گریزی نیست.

مانند آن داستان که شیر، گرگ و روباه را امتحان می کند؛ خداوند هم همواره ما را با اتفاقات و حوادث گوناگون امتحان می کند. گرگ و روباه در برابر مقام شامخ سلطان جنگل پررویی کرده و خود را هم سطح آن می دانند، درست مانند ما. که خدائیت و بزرگی زندگی را نادیده گرفته و سوءاستفاده از زندگی.

تا دیر نشده و مانند آن گرگ دریده نشده ایم، همچون روباه تسلیم امر خداوند شویم و تعظیم خداوند را در پیش گیریم و از خداوند غیر از خودش را نخواهیم. چرا که فقط ظن افزونیست و گمان و توهم زیاد شدن چیزها، درحالی که کلی کاهش انرژی و کاهش زندگی زنده در آنهاست.

از خدا غیر خدا را خواستن
ظن افزونیست و کلی کاستن
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۷۳


ای دل بی بهره و بی حاصل، این را هم خوب بدان و آگاه باش که:

گر هزاران دام باشد در قدم
چون تو با مایی، نباشد هیچ غم
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۸۷

چون همواره تو با مرکز عدم همراه و همگام ما هستی، هیچ ترس و غم و ناراحتی را به درونمان راه نمی دهیم و به تو توکل می کنیم و دل به ایمان و امید تو می سپاریم.

و در پایان، وقتی که خرد بی منتهای کائنات سرگرم کار است، زندگی شخصی کوچک من زهرا را هم اداره می کند.

ای ز غم مُرده که دست از نان تُهی ست
چون غفورست و رحیم، این ترس چیست؟
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۸۷

پر انرژی و سالم بمانید.
خیلی ممنون، خدا نگهدار شما.
-زهرا سلامتی از زاهدان.




خانم لیلا از شیراز



بسم الله

درود فراوان به آقای شهبازی عزیز و عاشقان گنج حضور

نزاع من ذهنی و سکوت:

أَنْصِتُوا بِبَدْرِ تَابِرِ جَانِ تُو

أَيَّدَا زِ جَانَانِ جَزَائِ أَنْصِتُوا

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۲۶

اگر ما واقعا بخواهیم به حضور زنده شویم و کاملاً تسلیم پروردگار باشیم، مهمترین گام، سکوت ذهن و نظارت بر آن است. و این گام بسیار سختی است، زیرا ذهن در مقابل سکوت به شدت مقاومت می کند. در طول زندگی من ذهنی دعواها راه انداخته، جولان داده، گرد و خاکها به پا کرده و ابرقدرتی شده است؛ حالا چطور می تونه در مقابل سکوت آرام بماند؟!

آشنایی گیر شبها تا به روز
 با چنین استاره‌های دیوسوز
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۲۳۰
 -استاره: ستاره.

اما تجربه نشان داده که عالی‌ترین راهکار برای خاموشی ذهن، خواندن مکرر و پی‌درپی ابیات بزرگانی مثل مولانا، بسیار در سکوت ذهن تأثیر گذار است. خواندن دقیق این بیت‌ها با نظارت بر ذهن و تکرار باعث می‌شود که زندگی ما را به جایگاهی که باید باشیم هدایت کند. اما باید بدانیم که من‌ذهنی به راحتی تسلیم نمی‌شود.

هین قرائت کم کن و خاموش باش و صبر کن
تا بخوانم، عین قرائت کنم، نیکو شنو
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۲۰۴

وقتی در یک جمع شرکت می‌کنیم، به‌طور ناخودآگاه ممکن است مورد تهاجم من‌های ذهنی قرار بگیریم، که یک نوع امتحان الهی است. در این جا سکوت و نظارت بر ذهن و فضاگشایی برای ما مشکل می‌شود و این برای کسی که ادعا دارد روی خودش کار می‌کند، به چه معنی است؟

این یعنی هنوز من داشتن، سر داشتن، من‌ذهنی خودت و دیگران را جدی گرفتن، هنوز مرکز همانیده داشتن! این جاست که باید بدانیم، کم‌کاری کردیم و فقط به یک خرس مودب تبدیل شدیم. در این جاها زندگی به ما می‌گوید که برو و بسیار جدی‌تر و بیشتر روی خودت کار کن. شبانه‌روز کار کن تا من‌ذهنی، خاموشی برایش عادت شود. و این خاموشی سرآغاز تبدیل شدن است.

از قرین بی قول و گفت‌وگوی او
 خو بدزد دل نهان از خوی او
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۳۶

در ابتدای کار کردن روی خود، برای این که بتوانیم ذهنمان را به سکوت عادت دهیم، باید از قرین‌ها پرهیز کنیم. در برنامه‌ی ۹۴۷، آقای شهبازی عزیز فرمودند وقتی در یک محیط پردرد و پر از همانیدگی‌ها قرار می‌گیرید، حتی اگر ۵ دقیقه بنشینید، وقتی بلند شدید، احساس سنگینی می‌کنید و این واقعه را من شخصاً تجربه کردم و تجربه بسیار دردناکی بود.

من به سه نفر دیگر از اعضای خانواده پیشنهاد دادم که با هم ابیات مولانا بخوانیم تا بهتر یاد بگیریم. اما در شب اول که شروع کردیم، حس خوبی به من دست نداد، وقتی خانه آمدم بسیار احساس سنگینی می‌کردم، نمی‌دانستم چرا این طوری شدم! تا صبح نخوابیدم و گیج بودم که چه کار کنم که آرام بگیرم؟ آخر در جلسه هیچ مشکل خاصی نبود. چند روز بعد فایل صوتی آقای شهبازی عزیز که گوش می‌دادم، دقیقاً به درد من و راه درمان آن اشاره کرد و من متوجه شدم که اشتباه بزرگی انجام دادم، کسی که هنوز بی قول و گفت‌وگوی تأثیر می‌پذیرد، باید حالا، حالاها از هرچه قرین هست دوری کند.

تجربه‌ی دیگر در راه زنده شدن به حضور که من داشتم، این هست که اگر لازم بود در جمعی حضور داشته باشیم، سعی کنیم در مورد سوال پرسیدن‌ها جواب ندهیم، توضیح ندهیم، همه‌دان نشویم. تنها در یک کلمه یا یک جمله کوتاه صحبت کردن کافی است. توضیح دادن کار ذهن است و ما را به من‌ذهنی همه‌چیزدان می‌کشاند. در این جمع‌ها سکوت را بسیار محترم شماریم، که تنها راه نجات ما همین است و بس.

أَنْصِتُوا رَا غُوش كُنْ، خَامُوش بَاش
 چُون زَبَانِ حَقِّ نَكْشْتِي، غُوش بَاش
 -مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۴۵۶

دل نوشته:

یارب، تو مرا به نفسِ طناز مده
با هر چه بجز تست، مرا ساز مده

من در تو گریزان شدم از فتنه خویش
من آن توأم، مرا به من باز مده
-مولوی، دیوان شمس، رباعی ۱۶۵۱
-طناز: حيله گر، مگار

خدایا در هر لحظه که اجازه نفس کشیدن به من می‌دهی، من نمی‌خواهم از من ذهنی استفاده کنم، چون او فتنه‌گر و آشوبگر است. تنها خرد تو می‌خواهم. اما من ذهنی دائم سکوت من را می‌شکند و مرا آزار می‌دهد و پناهگاهی جز تو ندارم.

خدایا همه چیز تویی، از هر جهت نگاه کنیم تو هستی، اما من ذهنی با درگیر شدن با سکوت روی حقیقی من را که تو هستی، می‌پوشاند و پناهگاهی جز تو ندارم.

خدایا من ذهنی هر کاری کند، حتی اگر ظاهر خوبی داشته باشد به نفع من حقیقی نیست و پذیرای فناست، بنابراین خدایا در یک چشم بر هم زدن مرا به حال خودم رها نکن و هر ادعایی که من ذهنی می‌کند، تو در دم آن را آتش بزن و خرد خودت بر من باران.

آمین یا رب العالمین
-لیلا از شیراز



خانم فاطمه از ساری



درود و شاد باش فرا رسیدن سال نو

مبارک باد آمد ماه روزه
رخت خوش باد ای همراه روزه
مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۳۴۴

موضوع: در ماه روزه خاموش باشیم و خاموش بمانیم.

در ماه روزه با تعهد و اراده قوی برای رعایت قانون جبران به صورت همه جانبه و پیوسته با پرهیز و حزم و تقوی این من ذهنی عشوه گر را کوچک کرده و به صفر می‌رسانیم، تا محو شود و عشق از زیرش پدیدار و طلوع کند. و با دمیده شدن نورش جان تازه می‌یابیم و از خرافات و افکار ترسان و تکراری و چرخش ذهن آزاد و رها می‌شویم.

و در این ماه مبارک هیچ ابزاری باقی نمی‌گذاریم که من‌ذهنی از آن سوءاستفاده کند. و با آن بهانه بیاورد و ما را در جبرش نگه دارد. یعنی با روزه داشتن حواس تمرکزمان تیزبین می‌شود، که نورحضورمان روشن‌تر شود و شمع کور من‌ذهنی خاموش شود. و آهسته‌آهسته انسان در خاموشی و حیرانی فرومی‌رود، تا هلال بارپیک ماه نو، آن ماه جان طلوع کند و عید حضور را که هدیه‌آسمان درون خداست را به ارمغان آورد. و با تبدیلس درپاش و نورپاش شود و جهان از نورش منور و درخشان کند، البته که جهان در وجه خداست.

جمله مهمانند در عالم ولیک
کم کسی داند که او مهمان کیست
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۴۳۲

دل‌هایتان بهاری
فاطمه هستم از ساری



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود



برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید